

کاربرد گونه شناسی در تعیین اصالت نسخ خطی

سعیده کمائی فرد*

استادیار سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۲/۰۹، تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۰۴/۳۱)

چکیده

«گونه شناسی» شناخت کاربردهای زبان فارسی است در حوزه‌های جغرافیایی و دوره‌های مختلف، و تطبیق آن با متون فارسی. با سنجش مقوله‌های مختلف زبانی و بیانی هرمتن با متون دیگر می‌توان به مجموعه‌ای از همخوانی‌ها دست یافت، که همین همخوانی‌ها اساس کار در گونه شناسی است. بنا بر اصل گونه شناسی، هر دست نوشت ویژگیهای زبانی و فرهنگی حوزه خویش را دارد و در صورت آمیزش آنها، ویژگیهای سبکی هر کدام از دست نوشته‌ها از آنها گرفته می‌شود و اصالت متن نهایی نیز مخدوش می‌گردد. «شدت رواج واژگانی» نیز عامل دیگری است در تعیین تشابهات و تفاوت‌های حوزه‌های زبانی متون کهن.

کلیدواژه‌ها: گونه‌شناسی، حوزه‌های زبانی، نسخ خطی، شدت رواج واژگانی.

*. E-mail: s_komae@yahoo.com

مقدمه

«گونه‌شناسی» دانشی جدید است در حوزه زبان و ادبیات فارسی، که برای اولین بار به قلم استاد علی رواقی به جامعه ادبی ایران معرفی شد. ایشان پس از سال‌ها پژوهش در حوزه‌های «تاریخ زبان فارسی» و «سبک‌شناسی» و «تصحیح نسخ خطی» توانستند با دستیابی به دانش گونه‌شناسی و بهره‌وری از آن، راهکاری مؤثر در سه حوزه پژوهشی فوق ارائه دهند.

همواره رسم بر این بوده است که برای تصحیح هر متن، مصحح کتاب ابتدا درحد امکان تمامی دست‌نوشته‌های متن را شناسایی می‌کند و پس از آن بر پایه شیوه‌ها و پسندهای گوناگونی که در تصحیح متن می‌شناسد، آن کتاب را تصحیح می‌کند: گاه قدیم‌ترین دست‌نوشته را -حتی اگر کامل نباشد- اساس قرار می‌دهد؛ گاه دست‌نوشته کاملی از نسخه را -حتی اگر تاریخ آن با روزگار تالیف فاصله داشته باشد- به عنوان نسخه اصلی برمی‌گزیند، و معمولاً نیز با التقاط چند نسخه از میان اصح نسخ، به تصحیح متن مبادرت می‌کند.

نگارنده پس از مطالعه و غور در متون کهن، به‌ویژه تفاسیر و ترجمه‌های قرآنی، به این باور رسید که، بنابر تصریح استاد رواقی، در تصحیح نسخ خطی نباید به روشی که امروز به نام روش التقاطی مشهور و متداول است دست یازید، و دست‌نوشته‌های گوناگون یک اثر را با هم آمیخت زیرا بنابر اصل گونه‌شناسی، هر دست‌نوشته ویژگی‌های زبانی و فرهنگی حوزه خویش را دارد و در صورت آمیزش آنها، ما ویژگی‌های سبکی هر کدام از دست‌نوشته‌ها را از آن‌ها می‌گیریم؛ در عین اینکه متنی که از طریق آمیزگاری چند دست‌نوشته شکل می‌گیرد، نمی‌تواند گویای اصالت یک دست‌نوشته باشد، به‌ویژه اینکه همه دست‌نوشته‌های یک اثر لزوماً در حوزه زبانی مؤلف تحریر نشده‌اند. از این روی باید سبک هر یک از دست‌نوشته‌های مختلف یک اثر را جداگانه بررسی و ارزیابی کرد، تا میزان هم‌خوانی و ناهم‌خوانی‌های آن با دست‌نوشته اساس آشکار شود.

«برای دریافت مفهوم درست و دقیق گونه‌شناسی، نخست باید تعریف روشنی از واژه «گونه»

و سپس «گویش» به دست داد:

«گونه» کاربردی از زبان است که می‌تواند در یک حوزه جغرافیایی و در یک دوره زمانی به کار گرفته شود. چرا که زبان صورتی است مطلق که هیچ اهل زبان و هیچ حوزه زبانی‌ای نمی‌تواند از همه توانمندی‌های آن سود ببرد، و تمام داشته‌های آن را به کار برد. گونه‌ها و گویش‌ها صورت‌های عینی زبان در حوزه‌ها و دوره‌های مختلف‌اند. گونه زبانی خود به دو بخش گفتاری و نوشتاری تقسیم می‌شود:

گونه گفتاری: زبان گفتاری مردم یک حوزه جغرافیایی خاص، در یک دوره زمانی است که می‌تواند از زبان، گونه‌ها و گویش‌های موجود در آن حوزه تأثیر پذیرفته باشد.

گونه نوشتاری: به گونه‌ای از زبان گفته می‌شود که به دور از ویژگی‌های گویشی و محلی باشد.

«گونه فرهنگی مجموعه‌ای است از دانش‌ها و آموزه‌های فکری، اندیشگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی، مذهبی، آیینی و باورها و بسیاری از داشته‌ها و برداشت‌های انسانی و تعلیمی که می‌تواند در یک نویسنده یا سراینده فراهم آمده باشد.

سبک‌شناسی علمی و دقیق باید بر پایه بررسی‌های گونه‌شناسی زبانی و فرهنگی، هردو، انجام گیرد.

«گویش» کاربردی از گونه زبانی است که در حوزه‌های جغرافیایی کوچک‌تری نسبت به حوزه گونه به کار گرفته می‌شود. به عبارتی دیگر، گویش‌های زبانی یک حوزه، زیرمجموعه‌ای از گونه کاربردی آن حوزه به شمار می‌رود.

«گونه‌شناسی» شناخت کاربردهای زبان فارسی است در حوزه‌های جغرافیایی و دوره‌های مختلف، و تطبیق آن با متون فارسی. برای دستیابی به این دانش، نخست باید متون فارسی حوزه‌های مختلف را از نگاه واژگانی، ساختاری و آوایی بررسی کرد، سپس از راه سنجش مقوله‌های مختلف زبانی و بیانی هر متن با متون دیگر، به مجموعه‌ای از همخوانی‌ها دست یافت که همین همخوانی‌ها اساس کار در گونه‌شناسی خواهد بود» (رواقی، ۱۳۸۶: ۴-۵).

کاربردهای دانش گونه‌شناسی

زبان فارسی در همه حوزه‌های جغرافیایی به یک اندازه از زبان پهلوی، عربی و دری بهره نگیرد؛ در برخی از حوزه‌های جغرافیایی - همچون شمال شرق ایران - زبان فارسی به دلیل همراه شدن با زبان‌های ایرانی میانه شرقی همچون سغدی، بلخی و خوارزمی تفاوت‌های گسترده واژگانی، ساختاری و آوایی با زبان حوزه‌های دیگر پیدا کرد؛ همچنان که یکی از گونه‌های کاربردی زبان فارسی در حوزه جنوب شرقی خراسان یعنی سیستان، با بهره‌گیری بسیار گسترده از واژه‌ها و ساخت و آوای زبان فارسی میانه شکل گرفت (همان: ۷).

با مطالعه متن از منظر گونه‌شناسی درمی‌یابیم که «زبان یا گونه زبانی که در ترجمه تفسیر طبری به کاررفته با گونه زبانی تفسیر سورا بادی و کشف‌الاسرار اختلاف دارد و در ترجمه

ابوالفتون دامنه این ناهم خوانی گسترده تر می شود؛ و گونه زبانی تفسیر نسفی نه با سورا بادی و کشف الاسرار می خواند نه با تاج التراجیم» (رواقی، ۱۳۶۴: ۱۰).

برای مثال متنی چون تفسیر طبری را در نظر می گیریم: متنی از حوزه فرارود (ماوراءالنهر) که نسخ بسیار از آن برجای مانده است، اما چون این دست نوشته ها لزوماً همگی از یک حوزه زبانی واحد نیستند، برابرنهاده های قرآنی آن ها نیز در همه ترجمه ها یکدست نیست. اما ناآشنایی مصححان با گونه شناسی، سبب آمیختگی این دست نوشته ها، و در نتیجه چندگانگی زبانی در متن چاپی این اثر ارزشمند شده است.

پس در بررسی متون با مشاهده واژگانی که با دیگر واژگان حوزه متن هم خوانی ندارد می توان گفت که این ترکیب خاص یا واژه مربوط به این متن نیست، و در واقع متن مخدوش است و اصالت آن مورد تأیید نیست. مثلاً حضور ساخت هایی چون «انذخسیدن»، «برافرورد»، «فیریدن»، «شخولیدن» یا «وُشت وُشت کردن»، «زفتی کردن» و... نشان از متنی فرارودی دارد که در صورت هم نشینی با واژگانی متفاوت، از حوزه های دیگر، سنجه ای به دست ما می دهد که در بابیم با متنی مخدوش و غیراصیل مواجه هستیم.

یکی دیگر از راه هایی که می توان از طریق آن به تشابه یا تفاوت حوزه ای در متون پی برد «شدت رواج واژگانی» است؛ بدین معنی که مثلاً در یک متن، واژه هایی مترادف به کار رفته اما شدت رواج یکی از دیگری بیشتر است و در متن دیگری نیز این رجحان کاربرد به چشم می خورد. همین امر خود عامل دیگری است بر تشابه یا تفاوت مناطق و حوزه ها.

به طور مثال واژه «شکر» و مشتقات آن را در سه متن ترجمه قرآن ۱۰۸۹، لسان التنزیل و لطائف التفسیر در نظر بگیرید؛ در ترجمه قرآن ۱۰۸۹ معادل واژه «شکور» (إسراء/۳) «نیک آزادی کننده» آمده؛ و برای «شکرتم» در (ابراهیم/۷) «سپاس داری کنیت و آزادی کنیت» و در (نساء/۴۷) «سپاس داریت» آمده است. در لسان التنزیل نیز چنین آمده: شاکر و شکور = سپاس دارنده؛ الشکر و الشکور = سپاس داشتن یعنی آزادی کردن؛ پس در لسان التنزیل و قرآن ۱۰۸۹ ضمن به کار رفتن اصطلاح «آزادی کردن»، صورت غالب «سپاس داشتن» است اما در لطائف التفسیر صورت های مختلف کلمه با ترجمه «شاکر» آمده و این در حالی است که مفسر در تفسیر آیه ۲۸۶ سوره بقره از اصطلاح «آزادی کردن» معادل شکر کردن استفاده کرده است:

«آنگاه خداوند عزوجل درین آیت نخست بر مصطفی (ص) ثنا گفت و او را بستود، و باز مؤمنان را بستود و پیش وی از ایشان «آزادی نمودی» تا عبدالله بن عباس گوید اندرین آیت:

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَشْكُرَ قَوْمًا ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ وَكَدَامَ شَكَرَ وَثَنَا بُوَدَ اَزِين بَلِيغُ تَر كِه مِي گويد: وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمِنٌ بِاللَّهِ» (همان آیه).

یعنی مفسر با اصطلاح «آزادی کردن» و معادل آن آشنا بوده است اما رواج واژه به گونه‌ای نبوده که در کل تفسیر از آن بهره ببرد.

همچنین است کاربرد پیشوند «نیک» در صیغه‌های تفضیلی در دو متن ترجمه قرآن ۱۰۸۹ و لسان‌التنزیل: مانند: قوامین = نیک ایستادگی کننده؛ کفُور = نیک بی‌شکر؛ صَبَّار = نیک شکیبیا؛ فَعَّال = نیک کننده؛ خَوَّان = نیک ناراست؛ عَجُول = نیک شتاب زده؛ زَهْوَق = نیک نیست شونده و... همچنین آوردن «هراینه هراینه» در برابر نون تأکید و لام جواب قسم:

لَا كُفْرَنَ (آل عمران/۹۵ و مائده/۱۲) = هراینه فرو پوشم هراینه هراینه/التبْلُونَ (آل عمران/۱۸۶) = هراینه آزموده کرده شوید (شویت) هراینه هراینه و...

و نیز کاربرد واژگان مشابهی چون: فَرِيحَاب/فَرَنجَاب = فطْلُ (بقره/۲۶۵)؛ فِيرِيدْغِي / فِيرِيدْغِي = بَطْرًا (انفال/۴۷)؛ كِبْت = النَّحْل (نحل/۶۸)؛ شَخُولِيدِن = مَكَاءُ (انفال/۳۵)؛ زَفْتِي كَرْدِن = لَا يَرْعَبُوا (توبه/۱۲۰)؛ دِيْفِزْ = الْقَمَل (اعراف/۱۳۳)؛ تَك چاه = غِيَابَةُ الْجُب (يوسف/۱۰)؛ لَبِيْشِه بَرْنِهَادِن = لِأَحْتَنَكَنَّ (إسراء/۶۲)... در دو متن فوق.

در نتیجه می‌بینیم با آن که حوزه جغرافیایی هر سه متن فرارود است، ساختار دو متن لسان‌التنزیل و ترجمه قرآن ۱۰۸۹ به هم نزدیک تر است.

ازسوی دیگر، دامنه رواج واژگان و اصطلاحات خاص یک متن را نیز می‌توان مستقلاً برآورد و تعیین کرد و سپس در مقایسه بینامتنی -هم برای برابر نهاده‌های قرآنی در ترجمه‌ها وهم اصطلاحات عام- از آن‌ها بهره جست مثل آنچه برای آشنایی بیشتر و به طور تقریبی از متن لطائف‌التفسیر استخراج شده و در ادامه می‌آید:

واژه «اندخسپدن» معادل برای سه کلمه قرآنی عَاذَ (أعوذ = می‌اندخسم)، ضَرَّ (أضطره = بیندخسانمش)، حَاشَ (حاش لله = به خدای می‌اندخسیم).

واژه «باشندگان» معادل برای سه کلمه قرآنی أَصْحَابِ، الْعَاكِفِينَ، خُلَفَاءِ.

واژه «باشگاه» معادل برای دو کلمه قرآنی مَأْوَى و مَرَاغِمًا.

واژه «پسودن» و «پساویدن» معادل برای مشتقات مسّ مثل: (فَلَمَّسُوهُ = بپساوند)، (لَمَّ يَمَسِّنِي = نپسوده است مرا)، (أَنْ تَمَسَّوْهُنَّ = بپسوده باشیدشان).

تعبیر «ازحد درگذرندگان» معادل برای دو کلمه قرآنی الْمُعْتَدِينَ و الْمُسْرِفِينَ.

واژه «کاریگران» معادل برای دو کلمه قرآنی فَاعِل و فَعِيَان.

واژه «یاریگر» معادل برای کلمات قرآنی ناصِرِينَ و شُهَدَاءِ.

تعبیر «دروغ زن داشتن» معادل برای مشتقات کذب مثل: (کَدَبُوا= دروغ زن داشتند)، (فَكَدَبُوهُ: پس دروغ زن داشتندش) و

همچنین واژگان و تعبیراتی چون: انگشت ماله، بالیدن، بجشک، بستاخی، بسته کردن پشت، پینو، ترف، توزی، چشم نهادن، چفسیده بودن، دردگین، خواران، خفه کننده، دشمنایگی، ریمابه، ریم ناک، زمان داده، فراخ عطا، فسوس کردن و...

برای دریافت چگونگی از میان رفتن یک گونه زبانی نیز، می‌توان از طریق سنجش متون یک حوزه با یکدیگر به نتایجی دست یافت. مثلاً با مقایسه متونی چون تاریخ سیستان، ومهذب الاسماء واحیاء الملوك - که از حوزه سیستان هستند- با قرآن قدس و سوره مائده، از همان حوزه، درمی‌یابیم که با آنکه شباهتهای اندک واژگانی و آوایی دارند از نگاه ساختاری پیوندی میان آنها نیست و در نتیجه می‌توان حدس زد که این گونه زبانی به تدریج از میان رفته است.

در ادامه، برای آشنایی بیشتر خوانندگان با گونه فرارودی، به دلیل غنای زبانی و گستره متون ادبی آن، واژگانی را معرفی می‌کنیم که در این حوزه، کاربرد فراگیرتری داشته‌اند. برای این منظور پنج متن از این حوزه با یکدیگر مقایسه، و اشتراکات آنها استخراج شده است. اگرچه این گزینش از میان متون تفسیری و ترجمه‌ای قرآن صورت گرفته - زیرا این حوزه در زمینه متون قرآنی یکی از غنی‌ترین و پربارترین حوزه‌های جغرافیایی زبان پارسی است- واژگان معرفی شده کاربردی عام در همه متون این حوزه دارند. متونی که در این سنجش از آنها استفاده شده به ترتیب شماره‌ای که به آنها داده شده عبارتند از:

(۱) لطائف التفسیر در واجکی (معروف به تفسیر زاهدی)، اوایل قرن ششم. این متن توسط نگارنده در حال تصحیح است و هنوز نسخه‌ای از آن چاپ نشده است.

(۲) ترجمه قرآن به شماره ۱۰۸۹ (با نام ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید)، آستان قدس رضوی، به کوشش استاد علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶.

(۳) لسان التنزیل (ظاهراً قرن چهارم یا پنجم)، تصحیح مهدی محقق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.

(۴) ترجمه تفسیر طبری (قرن چهارم، کتابت ششم وهفتم)، تصحیح استاد حبیب یغمایی، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۷.

(۵) تفسیر نسفی، تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: بنیاد قرآن، ۱۳۵۳.

توضیح: مواردی نیز به دلیل تصحیح‌های مکرر بیش از یک واژه گرفته‌اند، مثل تفسیر طبری، که صورت‌های مختلف آن آورده شده است.

واژگان حوزه جغرافیایی فرارود

اندخسیدن

ساوی: هراینه اندخسم، هراینه بیندخسم

«قَالَ سَاوَى إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ» (هود/۴۳).

(۱) زود بازگردم و بیندخسم و پناه کنم به کوهی، یعنی کوه ورقا، تا نگاه دارد مرا از آب.

(۲) هراینه اندخسم و بازگردم به کوهی که نگاه دارد مرا از آب.

(۳) هراینه بیندخسم.

(۵) هراینه بیندخسم به کوه که نگاه دارم از آب.

همچنین:

اَوَيْنَاةٌ: بیندخسیدیم، بیندخشیدیم

«قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ...» (کهف/۶۳).

(۱) بدان و بشنو آنجا که بیندخسیدیم به نزدیک آن صخره...

(۴) چون رسیدیم باز آن سنگ...

(۴) هیچ دیدی چون بیندخشیدیم سوی آن سنگ...

(۵) بدان که چون اندخسیدم بدان صخره...

باشگاه/ جای باش/ جای باشیدن

ماوا، مسکن: جای باش، باشگاه، جای باشیدن، جای بازگشت.

«... فَأُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ...» (نساء/۹۷) «...وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ...» (توبه/۲۴)

«...ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ...» (آل عمران/۱۹۷)

(۱) گفت باشگاه ایشان دوزخ است...

(۱) واین باشگاه‌ها که می‌پسندید از بهر باش خود را...

(۱) باز جای ایشان دوزخ است...

(۲) پس این گروه جای باش ایشان دوزخ است.

(۲) وخانه‌های باش که پسندید آن را دوست داشته‌تر به شما...

(۲) جای بازگشت ایشان دوزخ است.

(۵) وجایهای باشیدن که پسندید

برشافیدن/شافیدن

عَثْرٌ: برشافیده شود، بشافد

«فَإِنْ عَثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا» (مائده/۱۰۷)

(۱) از برسیده شود و دانسته شود -از برسیدن و دیدن به ذکر شافیدن خبر داد از بهرآنک هرکه بشافد به جایی رسد و بنگرد تا چه شافید- از برسند بدانک این دو گواه کسب کردند و سزا گشتند بزه را به خیانت کردن، گواهی این دو باطل شد... دو عدل دیگر باید که گواهی دهند به راستی.

(۲) پس اگر برشافیده شود برآنک ایشان هر دو سزاوار شدند بزه‌ی را، پس دو دیگر ایستند به جای ایشان.

(۳) إِنْ عَثِرَ: اگر برشافیده شود یعنی دانسته شود.

بَسُوجٍ/بَشُوزٍ/بِشُوزٍ

إِلْحَافًا: به بشوز، به بسوج

«لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا» (بقره/۲۷۳)

(۱) سؤال نکنند از کسی به بسوج و نه بی بسوج.

(۲) نخواهند از مردمان به بشوز.

(۳) بشوزکردنی در خواستن.

(۵) از مردمان چیزی نخواهند، و بسوج نکنند.

به زخم سَروَنِ مرده/به سرو کشته

النَّطْحِيَّةُ: به سرون کشته شده، سرون زده

«... وَالنَّطْحِيَّةُ...» (مائده/۳)

(۱) وآنچ به سرون کشته شود.

(۲) وآنچ به زخم سرون مرده.

(۳) سرون زده یعنی به زخم سرون مرده.

(۴) به سرو کشته.

(۴) یا به سرون زده.

(۵) به سرون زده.

به دُم رفتن

يَتَّبِعُونَ: به دُم می‌روند، دُم داشتن

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ...» (آل عمران/۷).

- (۱) اما آن کسها که دردل ایشان گشتنی است از حق... تتبع کنند و به دم روند آیتها متشابه راه، جستن حجت کافری را...
- (۲) آنان که در دلهاشان کژیی است، پس به دم می روند آنچه را که پوشیده است از وی، از بهرجستن آزمایش...
- (۵) آنها که دردل ایشان گرایستنی است از راه راست، دم دارند آن آیتها را که از جمله متشابهات است، فتنه جستن را...

بی‌زمانی جویندگان

مُستأنسین: بی‌زمانی جویندگان

«فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ» (احزاب/۵۳)

- (۲) پس چون خوریت پس پراکنیت و مه بی‌زمانی جویندگان از بهرسختی.
- (۳) ولا مُستأنسین: ونه بی‌زمانی جویندگان، الإستیناس: بی‌زمانی جستن و دستوری خواستن.
- (۴) وچون طعام خورید بپراکنید و نه بی‌زمانی جویندگان به سخن.
- (۵) وچون خوردیت بپراکنیت و به سخن گفتن و بی‌پژمانی جستن منشینیت.

بیسکفت فرمودن

لا تُكَلِّفُ: نه بیسکفت فرماییم، نه بیشکفت فرماییم

« لا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا » (انعام/۱۵۲)، (اعراف/۴۲) و (مؤمنون/۶۲)

(۲) نه بیسکفت فرماییم هیچ تنی را مگر به توانایی وی.

(۲) نه بیسکفت فرماییم هیچ تنی را مگر توانایی وی.

(۲) ونه بیسکفت فرماییم هیچ تنی را مگر به توان وی.

همچنین:

لا تُكَلِّفُ: نه بیسکفت فرموده شود

« لا تكلف نفساً إلا وُسْعَهَا » (بقره/۲۳۳)

(۲) نه بیسکفت فرموده شد هیچ تنی را مگر توانایی خود را.

ترسکاران

الخشعین: ترسکاران، ترسکار

« وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ » (بقره/۴۵)

- (۱) یاری خواهید از من به صبر کردن و نماز کردن، و این یاری خواستن بزرگ است و گران است مگر بر ترسکاران.
- (۲) و یاری خواهی به شکیبایی کردن و نماز و هراینه وی دشوار است مگر بر ترسکاران.
- (۴) و یاری خواهید در شکیبایی و نماز کردن، که آن است بزرگ مگر بر ترسکاران.
- (۵) یاری خواهید به... نماز به روشن کردن دلها و این کارها بر طبع دشوار است، مگر بر آن کسی که خاشع و ترسکار است.

جغز/چغز

الضَّفَادِعُ: چغزان

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ» (اعراف/۱۳۳)

- (۱) فرستادیم بر ایشان طوفان... ضفادع فرستاد؛ چون بامداد برخاستند جای خواب و خانه و کوی و بام و بازار و صحرا همه یک گز بالا چغز گرفته بود.
- (۲) پس فرستادیم برشان آب روان غالب را و ملخ را و دیفز را و چغز را.
- (۳) جغران
- (۴) فرستادیم بر ایشان غرق آب و ملخ و شپش و جغز.
- (۵) فرستادیم بر ایشان طوفان... و چغزان بسیار بی اندازه.

درشتان/سختان

أَعْرَظَ: درشتان، سختان

«إِذْ لَقِيَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَظَ عَلَى الْكَافِرِينَ» (مائدة/۵۴)

- (۱) سختان و درشتان باشند بر کافران.
- (۲) درشتان بر ناگروندگان.
- (۳) سخت دلان یعنی درشتان.
- (۴) عزیزان بر کافران.
- (۴) سختان و ناحمیتان بر ناگرویدگان.
- (۴) بزرگ باشند بر کافران.
- (۵) درشتان بر کافران.

دوتاه کردن

يَثْنُونَ: دوتاه می کنند/دوتا کنند

«أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ» (هود/۵)

- (۱) بدانیت که ایشان دوتاه می‌کنند سینه‌ها را...
- (۲) بدان هراینه ایشان در می‌پیچند و دوتاه می‌کنند سینه‌های شان را...
- (۳) دوتاه می‌کنند یعنی درمی‌پیچند؛ دوتاه می‌شود سینه‌های ایشان.
- (۴) که ایشان می‌دو تا کنند دل‌های ایشان تا سبک می‌دارند از آن...

سغد/سغد/شفد

عُرُوشَا: سفدهای وی، سغدهای... خویش، شفدها وی

«فَكَأَيُّ مَن قَرِيبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» (حج/۴۵)

- (۲) پس چندان از شهری که هلاک کردیمش و وی ستمکارتر بود، پس وی افتاده است بر سفتهای وی.
- (۴) و چند اهل دیه‌هایی هلاک کردیم شان، و ایشان ستم کاره بودند و ایشان از دیه‌ها فتادسب بر سغدهای [سقفهای] خویش.
- (۵) چند از اهل شهری که هلاک کردیم‌شان، و ایشان ستمکاران آن شهرها؛ سفدها درگشته است و دیوارها بر سفدها فرو رفته است.
- (۵) و چند از اهل شهری که هلاک کردیم شان، و ایشان ستمکاران آن شهرها؛ شفدها درگشته است و دیوارها بر شفدها فرو رفته است.

سُمج

نَفَقًا: سمج

«فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ» (أنعام/۳۵)

- (۱) ار بتوانی بجوی سمجی یا سوراخی در زمین...
- (۲) پس اگر توانایی که جویی سمجی در زمین...
- (۳) سوراخی، و قیل سمجی که گذاره ندارد.
- (۵) اگر می‌توانی که بجویی سمجی در زمین...

عَرِيفَج

حَمًا: غریفجی، لای

«قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجِدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ» (حجر/۳۳)

- (۱) گفت من نهام سجده کننده مر آدمی را که بیافریدیش از گل خشک از غریفج سیاه بوی

گرفته

- (۲) گفت نبودم تا سجده کنم مرآدمیی را آفریدیش از گل خشک از لای بوی گرفته.
- (۴) گفت نه چنانم، من نه آنم که سجده کنم مر مردی را بیافریدیش از گل گنده از غریفجی سیاه.
- (۵) گفت: نیم سجده آرنده مرخلقی را که آفریدی از گل و غریفج بی قیمت.

همچنین:

حَمًا: غریفجی، غریژنگ، لایی

«إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمًا مَّسْنُونٍ» (حجر/ ۲۸)

- (۱) من بخواهم آفریدن آدمی را از گل خشک از غریفج بویناک.
- (۲) هراینه من آفریده ام آدمی را [از] گل خشک از لایی بوی گرفته.
- (۴) من آفریننده ام مردم را از گلی غریژنگ از لوشی صورت اندامها بریخته.
- (۴) من آفریننده ام مردم را از بانگ او گل با بانگ از غریفجی سیاه.
- (۵) من خلقی خواهم آفرید از گل خشک بانگ آور، از غریفج گردانیده رنگ و بوی واثر.

همچنین:

حَمًا: غریفجی، غریژنگی، غریفژ، لای

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمًا مَّسْنُونٍ» (حجر/ ۲۶)

- (۱) بیافریدیم و تقدیر کردیم خلق آدم را از گل خشک بانگ کننده چون سفال کوزه گران از غریفج بوی گردانیده.
- (۲) و بدرستی و راستی آفریدیم مردم را از گل خشک از لای بوی گرفته.
- (۳) گل سیاه یعنی غریفژ.
- (۴) و بدرستی بیافریدیم ما مردم را یعنی آدم را از گل خشک [بانگ آور یا گنده] از غریفجی سیاه.
- (۵) و آفریدیم آدمی را از گل خشک بانگ ناک از غریفج بوی گردانیده و اصل وی خاک.

کَنَانَه

الْقَدِيم: کنانه

«قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ» (یوسف/ ۹۵)

- (۱) گفتند: به خدای که تو در حیرت دوستی قدیمی... و به قدیم وصف کنند چیزی را که کنانه شود.
- (۲) گفتند: به حق خدای، هراینه تو هراینه در دوستی کنانه خویشی.

- (۳) ضلالک القدیم: خطای دیرینه تو یعنی دوستی کنانه تو.
 (۵) [گفتند] به خدای تعالی که تو در همان دوستی کنانه [ای].

نرسک

عدسیها: نرسک وی

- «فَادِعْ لَنَا رَبِّكَ يُخْرِجُ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدْسِيهَا» (بقره/۶۱)
 (۱) بخوان از بهرما خداوند خود را تا برون آرد از بهرما از آنج می‌برویاند زمین: از تره وی و
 خیار وی و سیر وی و نرسک وی.
 (۲) پس بخوان از برای ما پروردگار خود را تا بیرون آرد از برای ما از آنج می‌رویند زمین از
 تره وی و خیار وی و گندم وی و نرسک وی.
 (۳) العَدَسُ: نرسک.

نرم ساران

أَذْلَةٌ: نرم ساران، نرم دلان، خواران
 «أَذْلَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» (مائده/۵۴)

- (۱) نرم ساران و رحیم و مهربان بوند مر مؤمنان را...
 (۲) شرم ساران نرم دلان برگزیدگان...
 (۲) نرم ساران نرم دلان برگزیدگان...
 (۲) اشرم ساران نرم دلان بر گزیدگان...
 (۳) نرم دلان، یعنی مهربانان بر یکدیگر
 (۴) خواران بر مومنان...
 (۴) نرم ساران، مهربانان بر مومنان...
 (۴) نرم باشند بر مومنان...
 (۵) نرم ساران بر مومنان...

نهفتگی کردن (خویشتن داری)

فَلْيَسْتَعْفِفْ: نهفتگی کردن، باز بودن، بر قدر خوردن

«وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ» (نساء/۶)

- (۱) هرکه توانگر بود از وصیان، بر وی بادا که نهفتگی و خویشتن داری به جای آورد.
 (۲) و هرکه باشد توانگر پس باز باشد از مال یتیم.
 (۳) نهفتگی کندها یعنی باز باشد از مال یتیم، من الإستعفاف.

- (۴) هرکی باشد بی نیاز بر قدر خورد.
 (۴) هرکی باشد بی نیاز خویشتن داری کند از یتیم.
 (۵) و هرکه بی نیاز است خویشتن نگاه دارد.

ورتیج

- السلوی: ورتیج، سامان (سمانه)
 «وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى» (بقره/ ۵۷)، (اعراف/ ۱۶۰)
 (۱) و فرو فرستادیم بر شما ترنگبین و ورتیج بریان.
 (۲) و فرو فرستادیم بر شما ترنگبین و ورتیج بریان.
 (۳) السلوی: ورتیج.
 (۴) و بفرستادیم بر شما ترنجبین و سامان (سمانه) بریان.
 (۵) و ترنگبین و وراتیج (ورتیج) فرستادیم.

یخنی نهادن

- تَدَخْرُون: یخنی نهادن
 «وَمَا فِي تَدَخْرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» (آل عمران/ ۴۹)
 (۱) آنچه یخنی می نهید اندر خانه‌تان.
 (۲) و آنچه یخنی می نهیت در خانه‌های شما.

همچنین اصطلاحاتی چون:

«ماندن» در معنای گذاشتن، به حال خود وانهادن؛ «زمان دادن» در معنای مهلت دادن، بیگار کردن، نُسپاسی کردن، گنده پیر، سرقین (سرگین)، نازنده، سستان، شیره کردن و ...

گونه فارسی فرارودی (ماوراءالنهری) با گونه‌های دیگر حوزه‌های جغرافیایی این زبان ناهمگونی‌های فراوانی دارد، که بیان آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد، اما خوشبختانه شمار ترجمه‌هایی که در این حوزه انجام گرفته، درسنجش با دیگر گونه‌ها و حوزه‌ها، فراوان است... و بد نیست بدانیم که گونه فارسی فرارودی در همه ترجمه‌هایی که از حوزه‌های جغرافیایی آن سامان، همچون بخارا و سمرقند و فرغانه و اسفره (قرشی) و دیگر حوزه‌های فرارود در دست داریم یکسان نیست... (رواقی، ۱۳۸۶: ۳۷۵).

نتیجه

هر نسخه خطی به حوزه جغرافیایی و دوره زمانی خاصی تعلق دارد که آن را از دیگر متون متمایز می‌کند. «گونه‌شناسی» با طرح این دو ویژگی، یعنی شناخت کاربردهای زبان فارسی در حوزه‌های جغرافیایی و دوره‌های مختلف، سنجه‌ای به دست ما می‌دهد که بتوانیم ضمن تعیین اصالت نسخ خطی یا تشخیص مخدوش بودن آنها، حتی دست‌نوشته‌های بی‌شناسنامه را نیز شناسایی کنیم.

همچنین «شدت رواج واژگانی» و مقایسه بینامتنی واژگان، و نیز برآورد رواج واژگان و اصطلاحات خاص هر متن، به‌طور مستقل، عامل دیگری است در تشخیص تشابه و تفاوت مناطق و حوزه‌ها.

با پژوهش‌های ژرف و پر دامنه، و در طول سالیان، می‌توان به شناخت حوزه‌های گوناگون و پیوندهای یکایک متون با این حوزه‌های زبانی دست یافت. پژوهش‌هایی که نیاز جدی مترجمان قرآن، در به‌کارگیری برابر نهاده‌ها، و نیز جامعه ادبی در خوانش و تصحیح نسخ خطی است.

کتاب‌نامه

- جوینی، عزیزالله (۱۳۵۳) *تفسیر نسفی*، تهران: بنیاد قرآن.
- رواقی، علی (۱۳۸۶) *ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید* (ترجمه قرآن به شماره ۱۰۸۹ آستان قدس رضوی)، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- (۱۳۶۴) *قرآن قدس*، تهران: مؤسسه رواقی.
- (۱۳۸۶) *گونه‌شناسی (سبک‌شناسی) ادبیات فارسی قدیم و معاصر*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- کمائی‌فرد، سعیده، *لطائف التفسیر در واجکی* (معروف به تفسیر زاهدی)، اوایل قرن ششم، در دست تصحیح.
- محقق، مهدی (۱۳۴۴) *لسان‌التنزیل*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- یغمایی، حبیب (۱۳۶۷) *ترجمه تفسیر طبری* (قرن چهارم، کتابت ششم و هفتم)، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس.